

بررسی استعاره، اسطوره و نماد در رمان

«رودوارهای» ژان کریستف

زهره ناصحی

(استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد)

مریم دریا

(دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول)

چکیده

بین سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۴، پس از جریان‌های ادبی واقع‌گرایی و طبیعت‌گرایی، نویسندگان درصدد ایجاد نوع جدیدی از رمان بودند. سرانجام رومن رولان (۱۸۶۶-۱۹۴۴)، در سال ۱۹۰۴، با خلق رمان ژان کریستف نوع جدیدی از رمان تحت عنوان "رمان رودوارهای" را وارد عرصه ادبیات فرانسه کرد. "رمان رودوارهای" به نوعی از رمان گفته می‌شود که بسیار طولانی و شامل چندین جلد باشد. رولان در نگارش این رمان بلند از حیث زیبایی‌شناسی بسیار متأثر از رمان بلند جنگ و صلح، شاهکار لئون تولستوی، نویسنده روس، بوده است. از طرفی انتخاب اصطلاح "رمان رودوارهای" از جانب رولان بدون دلیل نبوده است. او در این رمان از تصویر رودخانه بهره فراوان برده و به زیبایی از آن در چندین مفهوم استعاری استفاده کرده و کاربرد این اصطلاح را توجیه کرده است. به علاوه در آخرین صحنه رمان، در هنگام مرگ ژان کریستف، از اسطوره "سن کریستف" (کریستف مقدس) و کهن‌الگوی "گذر از آب" نیز بهره برده است. بنابراین به این نوع رمان نمی‌توان تنها از منظر نوع ادبی نگریست. مطالعه حاضر بر آن است تا از سه دیدگاه اثر رومن رولان را بررسی نماید: "رمان رودوارهای" به عنوان یک نوع ادبی، تصویر رود و معنای استعاری آن و نیز نقش اسطوره و نماد در رمان ژان کریستف.

کلیدواژه‌ها: رومن رولان، رمان رودوارهای، ژان کریستف، تولستوی، استعاره، اسطوره، نماد.

دیباچه

در دو دهه اول قرن بیستم، که سال‌های قبل از جنگ بود، در فرانسه بین نویسندگان، بحرانی برای خلق نوع جدیدی از رمان شکل گرفته بود. آنها درصدد بودند تا ادبیات را از قید و بند سستی آن‌رهایی بخشیده و نوع جدیدی از رمان را خلق کنند. بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۲ بود که رومن رولان^۱ با نگارش رمان *ژان کریستف*^۲ نوع جدیدی از رمان تحت عنوان "رمان رودوارهای"^۳ را وارد عرصه ادبیات فرانسه کرد. این نوع رمان، بسیار بلند و شامل چندین جلد بوده و روایت سرگذشت زندگی یک فرد است. قبلاً در قرن نوزدهم نیز نویسندگانی چون بالزاک و زولا رمان‌های بلندی چون *کمدی انسانی*^۴ و *روگان ماکار*^۵ را نوشته بودند، اما اصطلاح "رمان رود وارهای" را رولان ایجاد کرد. بعد از رولان نیز رنه بوئن^۶ با نگارش رمان *تاریخچه یک اجتماع*^۷ و روبیر فرانسیس^۸ با نوشتن *تاریخچه یک خانواده*^۹ سرگذشت زندگی یک فرد را به تصویر کشیدند.

رولان در رمان بلند *ژان کریستف*، در ده جلد، سرگذشت زندگی قهرمانش را از تولد تا مرگ به تصویر می‌کشد. در این رمان ژان کریستف موسیقیدانی آلمانی است که از ابتدای زندگی‌اش به مشکلات بسیاری بر می‌خورد و پیوسته با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کند. لئون تولستوی^{۱۰} نویسنده مشهور روسی در خلق این "رمان رودوارهای" نقش مهمی ایفا کرد. رولان با خواندن آثار تولستوی و به ویژه رمان جنگ و صلح^{۱۱} او از دو جهت از زیبایی‌شناسی تولستوی تاثیر پذیرفت:

- ۱- Romain Rolland
- ۲- Jean-Christophe
- ۳- Roman- fleuve
- ۴- La Comédie humaine
- ۵- Les Rougon-Macquart
- ۶- René Behaine
- ۷- L'Histoire d'une société
- ۸- Robert Francis
- ۹- L'Histoire d'une famille
- ۱۰- Léon Tolstoi
- ۱۱- Guerre et Paix

یکی از جهت واقع‌گرایی و دیگری از جهت نوع ادبی. ژان کریستف همچون جنگ و صلح رمانی بلند است که واقعیت‌های اجتماعی را به تصویر می‌کشد. از طرفی در این رمان رودخانه نقش مهمی ایفا می‌کند. مسئله مهم در این رمان این است که کاربرد مکرر این تصویر از جانب رولان تنها شکل ظاهری ندارد و هدفی را دنبال می‌کند. رولان این تصویر را از چندین جهت در معنای استعاره‌ای به کار برده است. همچنین در آخرین صحنه رمان از اسطوره سن کریستف و کهن‌الگوی "گذر از آب" برای درک بهتر مفهوم این رمان بهره برده است. با توجه به موارد ذکر شده عنوان "رمان رودواره‌ای" تصویر روشنی از اهداف رولان به دست می‌دهد. وی با خلق مفاهیم استعاره‌ای و اسطوره‌ای به انتخاب عنوان "رود واره‌ای" صحنه می‌گذارد.

۱- «رمان رودواره‌ای»

"رمان رودواره‌ای" به رمانی گفته می‌شود که بسیار طولانی و شامل چندین جلد باشد. این نوع رمان سرگذشت زندگی افراد را در دوره‌ای طولانی از حیاتشان به تصویر می‌کشد. تعداد شخصیت‌ها در این رمان‌ها بسیار زیاد است و اغلب در آنها مطالعه جوامع در برهه‌ای از تاریخ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رومن رولان، نویسنده فرانسوی نیمه اول قرن بیستم، با نگارش رمان ژان کریستف، برای نخستین بار "رمان رود واره‌ای" را وارد ادبیات فرانسه کرد. رمان ژان کریستف شامل ده جلد است و در آن سرگذشت زندگی قهرمان این رمان، ژان کریستف کرافت^۱، به تصویر کشیده می‌شود.

"رمان رود واره‌ای" را ما در ترجمه اصطلاح فرانسوی "roman- fleuve" پیشنهاد می‌کنیم. در کتاب تاریخ ادبیات فرانسه، تالیف پیر برونل، این اصطلاح توسط مهوش قویمی و نسرین خطاط به "رمان جاری" ترجمه شده است. (برونل، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹) اما در این ترجمه واژه‌ی "رود" (fleuve) که مفهومی استعاره‌ای دارد نادیده انگاشته شده است، در نتیجه تصویر رود را القا نمی‌کند.

۱- Jean-Christophe Kraft

بدین منظور ما "رمان رود واره‌ای" را پیشنهاد می‌کنیم که بیانگر تشابه میان ساختار رمان و "رود" است.

واژه فرانسوی "fleuve" به معنای رود بسیار طولانی است که به دریا می‌ریزد. کاربرد این واژه توسط رولان تصادفی و بدون دلیل نبوده است. او به کشور رودها تعلق داشت و در آثارش از واژگانی چون دریا، رودخانه و نهر بسیار بهره می‌برد. او علاوه بر اینکه رمان ژان کریستف را رمان رودوارهای نام نهاد، نام خانوادگی قهرمانش در اثر دیگرش، *جان شیفته*^۱، را نیز *Rivière* به معنای رودخانه انتخاب کرد. او واژه *fleuve* را در مفهومی استعاری به کار برده است، مسیر زندگی ژان کریستف چون مسیر رود با موانع بسیار روبروست و صدای آب چون آوای موسیقی ژان کریستف در طول رمان به گوش می‌رسد. همچنین در این رمان رولان از اسطوره "سن کریستف"^۲ و کهن‌الگوی "گذر از آب"^۳ بهره برده است. بنابراین اگر اصطلاح "roman- fleuve" را "رمان رودوارهای" ترجمه کنیم به نحوی بهتر منظور رولان را از کاربرد آن رسانده‌ایم. همچنین در انتخاب این نوع رمان بلند رولان از تولستوی، و شاهکار او جنگ و صلح تأثیر پذیرفته است. بنابراین اگر از دیدگاه نوع ادبی به این رمان بنگریم کاربرد اصطلاح "رمان دوره‌ای" صحیح است چرا که در این رمان، دوره^۴ کاملی از زندگی ژان کریستف، از تولد تا مرگ، به تصویر کشیده شده است.

۲- تأثیر تولستوی در خلق «رمان رودوارهای»

لئون تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰)، نویسنده مشهور روسی، خالق شاهکارهایی همچون جنگ و صلح و *آنکارینیا*. آثار این نویسنده بزرگ به بسیاری از زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است. در اوایل قرن بیستم رمان جنگ و صلح به زبان فرانسه برگردانده شد و مورد توجه بسیاری از خوانندگان فرانسوی قرار گرفت. در آن زمان رولان در ایام جوانی به سر می‌برد و دانشجویی بیش نبود، او نیز رمان جنگ

۱- *L'Ame enchantée*

۲- *Annette Rivière*

۳- *Saint-Christophe*

۴- *Traversée des eaux*

۵- *Cycle*

و صلح را خواند و از خواندن آن لذت فراوان برد. از نظر او جنگ و صلح زیباترین حماسه نوین آن عصر بود. *ایلیاد* نوی بود که دنیای عشق و دوستی در آن موج می‌زد. رستاخیز عصری تاریخی بود و مهاجرت خلق‌ها و نبرد ملت‌ها (مدنی، ۱۳۶۳: ۲۴). در این شاهکار تولستوی بود که رولان هنر واقعی و عشق به انسان‌ها را آموخت (Stoilova, ۲۰۰۷: ۴۸). رولان نیز که مدت‌ها خیال نوشتن رمانی بلند را در سر داشت با تاثیر از رمان تولستوی تصمیم گرفت رمان *ژان کریستف* را به نگارش درآورد. در یادداشت‌های دوران جوانی‌اش چنین می‌خوانیم: "می‌خواهم تاریخ روان‌شناسانه و واقع-گرایانه، یعنی تاریخ جان‌ها را بنویسم... این اثری بلند خواهد بود... یکی از مدل‌های من جنگ و صلح است" (مدنی، ۱۳۶۳، ص ۲۵).

رمان جنگ و صلح رمانی بلند است که تعداد شخصیت‌ها در آن زیاد است و وقایع بسیاری در آن اتفاق می‌افتد. تولستوی در آثارش واقعیت را بدون هیچ ترس و واهمه‌ای و با صداقت کامل به قلم می‌آورد. او همچنین در رمان *آنا کارنینا* به انتقاد از جامعه عصر خویش می‌پردازد. رولان نیز، که پیوسته در جستجوی حقیقت بود، این ویژگی آثار تولستوی را می‌ستود. وی تولستوی را سومین آذرخش زندگی خود به شمار می‌آورد. در آن ایام که رولان در ایام جوانی به سر می‌برد، مدت زیادی از عمر تولستوی گذشته و پیر و کهنسال بود. رولان به وی علاقه بسیار داشت و با نوشتن نامه‌ای علاقه خود را به وی ابراز کرد اما پاسخی دریافت نکرد. بار دیگر نامه‌ای به وی نگاشت و این بار تولستوی صمیمانه نامه‌اش را به زبان فرانسه پاسخ گفت و او را "برادر عزیز" خطاب کرد. رولان تا پایان عمر تولستوی، با وی در ارتباط بود و پس از مرگش نیز کتاب *زندگانی تولستوی*^۲ را به نگارش درآورد. او در نوشتن آثارش از تولستوی تاثیر پذیرفته است و در کتاب *سفر درونی*^۳ خود اظهار کرده است که "این تاثیر از جنبه زیبایی‌شناسی^۴ بسیار نیرومند و از نظر اخلاقی^۵ نیرومند بوده

۱- « Cher frère »

۲- *La Vie de Tolstoï*

۳- *Le Voyage intérieur*

۴- Esthétique

۵- Etique

است " (رولان، ۱۳۷۱، ص ۴۴). وگه^۱ بر این اعتقاد است که در زمینه زیبایی شناسی، رولان از دو جهت متأثر از تولستوی بوده است: یکی در زمینه واقع‌گرایی^۲ و دیگری در زمینه شکل ظاهری رمان^۳ (به نقل از ۲۰۰۷: ۴۸، Stoilova).

زیبایی شناسی واقع‌گرایانه تولستوی تلفیقی از واقعیت تاریخی و جستجوی حقیقت است. و رولان با تاثیر از این واقع‌گرایی، در رمان *ژان کریستف* جامعه عصر خویش را به تصویر می‌کشد و قهرمانش پیوسته در جستجوی حقیقت است. رولان به واسطه قهرمانش، ژان کریستف، که شهروندی آلمانی است و در طول حیاتش مدتی در فرانسه، ایتالیا و سوئیس ساکن است، شرایط اجتماعی این کشورها، احزاب سیاسی و جریان‌های ادبی آنها را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. از طرفی بلند بودن رمان *ژان کریستف* هم، که در حقیقت متأثر از بلند بودن رمان جنگ و صلح است، رولان را در رسیدن به هدفش یاری می‌رساند. چرا که دوره‌ای از ادوار تاریخ، قریب به شصت سال که از تولد تا مرگ ژان کریستف است، در این رمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. به این علت است که می‌توان برای این رمان اصطلاح "رمان دوره‌ای" را نیز به کار برد.

۳- مفهوم استعاره "رود" در رمان *ژان کریستف*

در رمان *ژان کریستف* نهر و رودخانه نقشی مهم ایفا می‌کنند. رولان از چندین جهت میان سیر زندگی ژان کریستف و مسیری که رود می‌پیماید، استعاره ایجاد کرده است. در حقیقت او در یک تصویر که همان "رود" است، چندین استعاره گنجانده است. وجه شباهت این دو را می‌توان از جهات مختلفی چون طولانی بودن مسیر، برخورد با موانع بسیار، هدف غایی، عملکرد این دو به عنوان عاملینی برای اتحاد فرانسه و آلمان و در آخر آهنگین بودن صدای آب و موسیقی ژان کریستف بررسی کرد که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

۱- Eugène-Melchior de Vogüé

۲- Réalisme

۳- La forme du roman

۳-۱: شباهت از حیث مسیر

مسیر طولانی که رود طی می‌کند استعاره از دوران طولانی عمر ژان کریستف است. رود در طی این مسیر به موانع بسیاری برمی‌خورد که آن می‌تواند استعاره از موانع بسیاری باشد که کریستف در طول عمرش به آنها برخورد می‌کند. رمان با غرش رود آغاز می‌شود و با آن نیز پایان می‌پذیرد. هنگام تولد ژان کریستف صدای غرش رودخانه به گوش می‌رسد و خبر از تولد کودک می‌دهد. رودخانه‌ای که سالیان سال مسیری طولانی را طی کرده، به سنگلاخ‌های بسیار برخورد کرده و با قدرت همه موانع را پشت سر گذاشته است، هرگز از حرکت باز نایستاده، از مسیر خود خارج نشده و پیوسته به راه خود ادامه داده است تا به آن دریای بیکران، به جاودانگی برسد. رود اکنون خبر از تولد کودکی می‌دهد که چون او مسیر دراز و دشواری در پی خواهد داشت، به موانع بسیار بر خواهد خورد، اما با قدرت اراده تمامی آنها را پشت سر خواهد گذاشت و به دریای بیکران هستی و به ابدیت خواهد پیوست.

ژان کریستف همچون رود برای رسیدن به هدفش همواره در حال پیکار است و با وجود دشواری مسیر، لحظه‌ای از حرکت باز نمی‌ایستد. گرچه گاهی با تمام وجود آرزوی مرگ می‌کند و تا مرحله خودکشی پیش می‌رود، اما برای رود آرزوی از حرکت ایستادن و جریان نداشتن بیهوده است، پس به پیکار خود علیه مرگ ادامه می‌دهد و با تقرب به درگاه الهی، به آن دریای بی‌کران ملحق می‌شود و به جاودانگی می‌رسد.

"کجا می‌رفت؟ چه می‌خواست؟ پیدا بود که رود راه خود را به یقین می‌دانست.. هیچ چیز نمی‌توانست آن را متوقف سازد. در هر ساعت روز و شب، در باران و آفتاب، وقتی که در خانه شادی یا غم لانه کرده بود، او همچنان به راه خود ادامه می‌داد. انسان حس می‌کرد که همه چیز در نظرش یکسان است، هرگز اسیر اندوه نمی‌شود و از نیروی خود لذت می‌برد. چه شاد و چه خوشبخت کسی که مانند او باشد و از میان چمنزارها و شاخه‌های بید و سنگریزه‌های رخشنده و شن‌های غژنده برود، به هیچ چیز اعتنا نکند، در مقابل هیچ چیز از رفتار باز نماند، آزاد باشد!..." (رولان، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص ۹۳).

رود که سرچشمه‌ی پاکی است پیوسته با او خواهد بود و روحش را صیقل خواهد داد. همان طور که رودخانه حیاتی جاودانه دارد و سالهای متوالی شاهد نسل‌هایی است که یکی پس از دیگری جایگزین می‌شوند، رمان *ژان کریستف* نیز جاودان خواهد ماند.

۳-۲: رن^۱، نماد اروپا

رن، رود طویلی است که از چندین کشور اروپایی عبور می‌کند و در نهایت به دریای شمال می‌ریزد. هنگامی که رومن رولان رمان *ژان کریستف* را به نگارش درآورد، یعنی بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۲، بین کشورهای اروپایی اختلافات بسیاری وجود داشت. او که فردی صلح طلب و مخالف با جنگ بود با نوشتن این رمان قصد داشت این اختلافات را امری بیهوده بنمایاند. "عرصه عمل ژان کریستف در چهار کشور آلمان، فرانسه، سوئیس و ایتالیا گسترده شده است و این بعد اروپایی، جسارت و ابتکار رومن رولان را در داستان بلند آشکار می‌کند. برای رولان در این کار عظیم، دگرگونی‌های اروپای غربی در آستانه قرن جدید و تضادهای اجتماعی، شایان توجه‌اند" (مدنی، ۱۳۶۳، ص ۸۵). در واقع رولان فردی بشردوست بود و از دیدگاه وی ملیت و نژاد نمی‌توانست دلیل تمایز و برتری انسان‌ها باشد و رمان *ژان کریستف* در حقیقت منعکس کننده اندیشه‌های صلح طلبانه و بشر دوستانه رولان است. جایزه نوبل ادبیات که به رولان به خاطر نگارش این کتاب اهدا شد، در واقع جایزه صلح است تا ادبیات. علاوه بر *ژان کریستف* او در دیگر آثارش نیز مخالفت خود را با جنگ و خشونت اعلام کرده است. او همچنین مقالاتی را با مضمون مخالفت با جنگ و کینه ورزی بین ملت‌های مختلف، در مجموعه‌ای تحت عنوان *بر فراز میدان کارزار*^۲ منتشر کرد.

به علاوه در آن زمان بین آلمان و فرانسه اختلافات بسیاری وجود داشت، پس رولان قهرمان داستان خود را فردی با ملیت آلمانی برگزید و نقش رودخانه رن را به عنوان نماد اروپا پررنگ کرد. این انتخاب او اعتراضات بسیاری از فرانسویان را به همراه داشت. در این رمان رود رن می‌تواند نقشی سیاسی ایفا کرده و سبب اتحاد دو کشور گردد، چرا که این رود از دو کشور آلمان و فرانسه

۱-Rhin

۲- *Au-dessus de la mêlée*

می‌گذرد و مرز آبی آنها محسوب می‌شود (Haroux, ۲۰۰۵: ۶۲). رولان کشور آلمان را به سبب هنرمندانی چون بتهوون و نوابغی چون گوته می‌ستاید و به فرانسه، زادگاهش، عشق می‌ورزد و می‌خواهد اختلاف میان این دو از بین رفته و برادری حکمفرما شود. چنانکه در مقدمه ژان کریستف می‌نویسد: "برادران! به هم نزدیک شویم، آنچه را که از هم جدا مان می‌کند فراموش کنیم. جز در اندیشه‌ی بیچارگی مشترک که در آن یکسانیم نباشیم! دشمنی در کار نیست؛ بدخواهی در کار نیست، هر چه هستند همه بیچاره‌اند؛ تنها سعادت بادوام آن است که یکدیگر را درک کنیم و سپس دوست بداریم" (رولان، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص ۱۱).

ژان کریستف نیز که دارای ملیتی آلمانی است و در جوانی در فرانسه ساکن می‌شود، با توجه به اهداف ایده‌آلیستی رولان، همچون رودخانه رن سبب ایجاد ارتباط بین دو کشور می‌شود. انتخاب ژان کریستف از جانب رولان به عنوان فردی موسیقیدان و در واقع هنرمند نیز به همین دلیل بوده است. به واسطه هنر می‌توان با تمام انسانها با هر ملیت و نژادی ارتباط برقرار کرد و هنر می‌تواند عاملی برای اتحاد هرچه بیشتر میان آنها شود. موسیقی به عنوان هنری جهانی محسوب می‌شود که برای تمام انسانها از هر قوم و نژادی که باشند قابل درک است و همگان از شنیدن موسیقی زیبا لذت می‌برند. رولان خود نیز به عنوان هنرمند رسالت خود را به درستی انجام می‌دهد. او معتقد است: "یگانگی بشر را باید همواره در همه اشکال گوناگونی که به خود می‌گیرد نشان داد. نخستین هدف هنر باید این باشد. هدف ژان کریستف نیز همین است" (مدنی، ۱۳۶۳، ص ۷۲).

۳-۳: آهنگین بودن صدای آب

نوای رودخانه چونان موسیقی است. در طول رمان صدای دلنواز آب همچون آوای موسیقی به گوش می‌رسد. نوازنده موسیقی طبیعت، خدای طبیعت است و صدای زمین را به واسطه موسیقی خوش آهنگ طبیعت، صدای آب، به گوش انسان می‌رساند: "شب، - نه خواب و نه بیدار... رودخانه می‌غرد. آوازش در میان خاموشی با همه قدرت خویش بر می‌خیزد، بر همه موجودات فرمانروایی

می‌کند. گاه در خواب نوازش‌شان می‌دهد و پنداری که خود نیز در همه‌امواج خویش به خواب می‌رود... "(رولان، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص ۳۸).

اجداد ژان کریستف کرافت همه موسیقیدان بوده و نیز استعداد ذاتی موسیقی با شنیدن موسیقی زیبای طبیعت، تلفیق گشته و از او موسیقیدان بزرگی خلق می‌شود. او موسیقی دلنواز طبیعت را با تمام وجود احساس می‌کند: "برای کسی که جانش با موسیقی سرشته است همه چیز موسیقی است. هر چیزی که در روزهای آفتابی تابستان در ارتعاش است و می‌جنبد و می‌تپد، شب‌هایی که باد سوت می‌کشد، روشنایی که فرو می‌تابد، درخشش ستارگان، طوفان، آواز مرغان، وزوز حشرات، لرزش شاخه‌های درختان... باری هرچه هست موسیقی است: چیزی که هست می‌باید آن را شنید." (همان، ج. ۱، ص ۱۰۵) همچنین حرکات موزون آب و سمفونی زیبای آن یادآور آهنگ‌های گوش نواز ژان کریستف است. ژان کریستف به معنای واقعی رمانی موزیکال است و گام‌ها و اصوات موسیقی از لابه لای سطرهایش به گوش می‌رسد. موسیقی‌ای که گاه انسان را به وجد می‌آورد و گاه متاثر می‌سازد؛ همچون آهنگی که کریستف از سرود مذهبی قدیمی الهام گرفته و در بیانی تازه در آورده بود که هم شولتز^۱ پیر، که یکی از علاقه‌مندان به موسیقی‌اش بود، و هم خواننده را به وجد می‌آورد: "امیدوار باش ای روح بیچاره‌ی من! امیدوار و دلیر باش! همین دم است که بینی خورشید شادی زیبا را! برخیز، برخیز! به درد خود، به نگرانی‌های خود، شب بخیر بگو! آنچه قلب تو را می‌آشوبد و غمناکش می‌کند، بگذار تا برود!" (همان، ج. ۲، ص ۱۱۸).

رولان در اولین^۲ و آخرین^۳ صحنه رمان از تصویر رود بهره برده است. در صحنه اول صدای غرش رودخانه حاکی از زندگی پر جوش و خروش و مهیجی است که ژان کریستف در پی خواهد داشت. اما در آخرین صحنه رمان، که هنگام مرگ ژان کریستف است، رولان از واژگانی استفاده کرده است که حرکت آهسته و آرام رودخانه را نشان می‌دهند. کاربرد واژگانی چون "auguste" , "immobile", "lent" در معنای "باشکوه"، "آرام" و "بی حرکت" حاکی از پایان مسیردشواری

۱- Peter Schultz

۲- Prélude

۳- Postlude

است که رود طی کرده است و اکنون به اقیانوس می‌پیوندد (Hamilton Yeoland, ۲۰۰۱, p. ۱۰۵). ژان کریستف نیز تمام عمر چون رودخانه در جوش و خروش بوده و اکنون که لحظه مرگش فرا رسیده است با دستیابی به اهدافش و با دلی آرام حیات دنیوی را بدرود می‌گوید و به ابدیت می‌پیوندد:

"کریستف تلاشی آخرین کرد و دید که رودخانه طغیان کرده و کشت زارها را فرو پوشانیده است و آهسته و باشکوه، تقریباً بی حرکت، روان است...همه‌ا اقیانوس... قلبش که از کار می‌افتاد، پرسید:

- آیا/وست؟

صدای محبوبانش در پاسخ گفت:

اوست" (رولان، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص ۳۳۲).

همچنین رولان در آغاز جلد دهم رمان، یعنی "روز نو" آنجا که رولان به مدح موسیقی می‌پردازد، قطعه‌ای از موسیقی Franz Schubert را نیز می‌آورد:

"زندگی می‌گذرد. تن و جان همچون دریا در جریان اند؛ نقش سال‌ها بر جسم درختی که می‌نشیند. سراسر جهان اشکال فرسوده می‌شود و نو می‌گردد. تنها تو ای موسیقی جاویدان، در گذر نیستی. - تو روح ژرفی... تنها تو نمی‌گذری. بیرون از جهانی. خود به تنهایی جهانی هستی... موسیقی، ای دوست پرصفا، برای چشمانی که از درخشش زمخت آفتاب این جهان خسته گشته فروغ مهتابی تو بس لطیف است... ای موسیقی که جان مرا آرام و استوار و شاد ساختی... خود را به روی قلب تو می‌فشارم و تپش زندگی جاوید را می‌شنوم" (همان، ۴/ ۱۷۵).

۴- تصویری اسطوره‌ای و سمبلیک از رود

رولان در آخرین صحنه رمان ژان کریستف، هنگام مرگ کریستف، برای درک بهتر مفهوم آن از اسطوره "سن کریستف" و کهن‌الگوی "گذر از آب" بهره برده است. تلفیق این اسطوره و این تصویر نمادین بیانگر رستاخیز ژان کریستف هستند. در بسیاری از فرهنگ‌ها وقوع مرگ حادثه ناگواری تلقی می‌شود. اما در بعضی فرهنگ‌ها مرگ، آغازی برای زندگی معنوی جدیدی محسوب می‌شود:

"از یک امر واقع مطمئنیم و آن اینکه در سراسر جهان سنت گرا، مرگ به مثابه ولادت ثانوی و سرآغاز زندگانی روحانی جدیدی تلقی می‌شود و یا می‌شده است. اما این ولادت ثانوی، بر خلاف نخستین ولادت، ولادت زیست شناختی طبیعی نیست، و این بدین معنی است که ولادت ثانوی، "آمدنی" نیست بلکه با آئین مندی، آفریدنی است. مرگ از این لحاظ، رازآموزی و مدخلی بر نوع نوینی از هستی است؛ و چنانکه می‌دانیم هر رازآموزی، اساساً نوعی مرگ نمادین است که تولدی دیگر یا رستاخیزی به دنبال دارد" (الیاده، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰).

۴-۱: اسطوره سن کریستف

رولان در سنین جوانی سفری به رم کرد. او از همان زمان آرزوی نوشتن رمان بلندی را در سر داشت. ضمن آن سفر و چند روز اقامت خود در رم در یک گالری تابلویی به نام سن کریستف دید. این تابلو تصویرگر مرد تنومندی در وسط رودخانه بود که کودکی بر دوش داشت، کودک به تار مویی از این مرد تنومند چنگ انداخته بود و گویی به او فرمان می‌داد که از رودخانه بگذرد. نام این مرد تنومند سن کریستف بود و کودکی که بر دوش داشت "مسیح" بود.

اسطوره سن کریستف در میان مسیحیان دارای شهرت بسیار است. بنا بر عقاید مسیحیان، پادشاهی در سرزمین کنعان دارای پسری به نام افروس^۱ و یا افر^۲ بود. پادشاه او را نذر خدایان کرد و به خدایان، مشمه^۳ و آپولون^۴، تقدیم کرد. افروس با گذشت زمان به لحاظ جسمی فردی قدرتمند گشت. او ابتدا به خدمت پادشاه و سپس به خدمت شیطان در آمد، اما در هر دوی آنها ترسی نهفته یافت. پادشاه از شیطان می‌ترسید و شیطان با دیدن صلیب لرزه بر اندامش می‌نشست. پس خدمت به آنها را امری بیهوده یافت و تصمیم گرفت به آیین مسیحیت روی آورد، پس غسل تعمید به جا آورد و مسیحی شد. اما نه پذیرفت که عبادت کند و نه روزه بگیرد اما داوطلبانه پذیرفت تا برای رضای خدا مردم را از رودخانه بسیار خطرناکی که عبور از آن بسیار دشوار بود، عبور دهد. شبی کودکی از

۱- Offerus

۲- Offra

۳- Machmet

۴- Apollon

اوفروس خواست تا او را از رودخانه عبور دهد. اوفروس او را بر شانه اش نهاد و شروع کرد به گذشتن از رودخانه آن هم خلاف جهت جریان آب. اما هرچه زمان می‌گذشت کودک سنگین و سنگین تر شد، اوفروس سنگینی تمام دنیا را بر دوش خود احساس می‌کرد. کودک تار مویی از او به چنگ گرفته و به او فرمان می‌داد: "گام بردار!" در واقع کودک همان مسیح بود، همان ناجی بشر و آن سنگینی وزنی که اوفروس بر دوش خود احساس می‌کرد حاکی از رسالت دشواری بود که بر عهده داشت، او خدا را بر دوش خود حمل می‌کرد.^۱ اوفروس با تلاش بسیار کودک را به آن طرف رودخانه، به سرمنزل مقصود، رسانید. از آن به بعد نام "کریستف مقدس" و یا همان "سن کریستف" را بر او نهادند (Pierrard, ۱۹۷۴). کریستف که از کلمه لاتین Christo-ferens برگرفته شده است به معنی حامل مسیح می‌باشد. رولان نیز با تاثیر از این اسطوره نام کریستف را برای قهرمان خود برگزید و با الهام از آن آخرین صحنه رمان، لحظه مرگ ژان کریستف، را به تصویر کشید (Rolland, ۱۹۴۹, p. ۸۶۹).

ژان کریستف در طول حیاتش پیوسته در جستجوی حقیقت بود و در واقع دستیابی به آن رسالت وی شمرده می‌شد. او هنرمند بود و از نگاه رولان هنرمند چون پیامبری است که باید هنرش را در راه خدمت به انسان‌ها قرار دهد. کریستف در پایان عمرش به حقیقت دست یافت و قدیس شد و رولان نیز با نگاشتن ژان کریستف رسالت خود را به درستی انجام داد: "و من به مانند آن قدیس افسانه، با خدایم که بر پشت دارم، هرگز جز برای گذر در آن جریان پا نهاده ام، من در نوشتن "حماسه‌ام" بر خلاف آنچه بسیار کسان اندیشیده‌اند، درباره خود نمی‌سرودم. این حماسه یک عصر بود" (رولان، ۱۳۷۱، ص ۳۰۴).

۴-۲: کهن‌الگوی "گذر از آب"

"آنها مجموع معنویت جهانی را می‌نمایانند؛ آنها "چشمه و بنیان"، مخزن تمام امکانات وجودند؛ آنها مقدم بر هر شکل و صورتی هستند و هر آفرینشی را حمایت می‌کنند... در هر مجموعه مذهبی، آنها به طور ثابت نقش خود را حفظ می‌کنند؛ آنها اشکال را تجزیه می‌کنند و از میان می‌برند، گناهان را می‌شویند"؛ آنها در عین حال پاک کننده و تجزیه کننده‌اند. تقدیر آنها مقدم بودن بر آفرینش است..." (الیاده، ۱۳۷۷، ص ۹۹).

اسطوره سن‌کریستف با تصویر نمادین "گذر از آب" تلفیق شده است. با آشنا شدن با مفاهیم اسطوره و سمبل پی خواهیم برد که "گذر از آب" دارای مفهومی نمادین می‌باشد. به عقیده الیاده گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر برای هر موجودی مقدر شده است. انسان نیز از مرحله پیش از حیات به مرحله حیات و نهایتاً به مرگ گذر می‌کند. در ادیان مختلف گذر از وضعی به وضع دیگر به طرق مختلف صورت می‌گیرد. به عنوان مثال در افسانه‌های ایرانی مردگان پس از مرگ از پل صراط که بسیار باریک و به باریکی "لبه تیغ" است می‌گذرند (همان، ص ۱۳۴). هر مسیر و جاده‌ای برای گذر می‌تواند جاده حیات باشد و هر مسافری که هم در این جاده باشد در حکم زائر است. (همان، ص ۱۳۶) مرگ نیز خود در حکم سفر است. در اینجا رودخانه همچون جاده‌ای است که کریستف زائر طی می‌کند تا به دیدار معشوق واقعی‌اش نائل شود. طبق نظر آناندا کوموراسوامی^۱، تاریخ نگار هنر و متفکر هندی، "گذر از آب" به سه طریق امکان پذیر است: از میان رود برای رسیدن به آن طرف آن، در جهت جریان آب، و خلاف جهت جریان آب. گذشتن از آب آن هم در خلاف جهت جریان برای رسیدن به مبدا هستی است (نک. Guénon, ۱۹۶۲, p. ۳۲۵).

عبور از آب می‌تواند به وسیله کشتی، قایق و یا پل صورت گیرد. تمام این ابزار در معنای نمادین می‌توانند واسطه‌ای برای گذر از مرگ و نیستی به جاودانگی باشند. در واقع مرگ چون پلی است که معشوق را به عاشق می‌رساند. در اسطوره سن‌کریستف، سن‌کریستف خود چون پل و ابزاری برای گذشتن از آب عمل می‌کند. در حقیقت "با گذشتن از آب" پیروزی نهایی حاصل می‌شود. یک

مرحله از زندگی انسان که در معنای نمادین همان حیات دنیوی است به پایان می‌رسد و انسان به مرحله جدیدی که همان حیات جاودانه است، قدم می‌گذارد.

"هم تقدس آنها و هم ساختار کیهان آفرینی‌های مربوط به آب و مکاشفات می‌توانند فقط با نمادگرایی مربوط به آب، که خود تنها نظام توانمند در تجدید تمام آشکارسازی‌های ویژه تجلیات قدسی بی‌شماری است آشکار شوند. به علاوه این قانون برای هر نوع نمادگرایی حفظ می‌شود؛ به طور کلی این نمادگرایی است که معانی متفاوت تجلیات قدسی را ارزشمند می‌سازد" (الیاده، ۱۳۷۷، ص ۹۸).

رولان برای آن که درک مفهوم رمان ژان کریستف را راحت‌تر کند در پایان این رمان از این تصویر نمادین و اسطوره‌ای بهره برده است. چنانچه در پایان رمان، هنگام مرگ ژان کریستف می‌خوانیم: "کریستف از رود گذشته است. همه شب در خلاف جهت جریان آب رفته است... کودک را، کودک ناتوان و سنگین را بر دوش چپ دارد... در همه سیلاب چیزی جز صدای آرام کودک را نمی‌شنود، که با مشت کوچک خود یک دسته از موهای مجعد پیشانی این غول را گرفته است و تکرار می‌کند: "برو!... ناگهان ناقوس به صدا در می‌آید... سرانجام به ساحل می‌رسد و به کودک می‌گوید:

دیگر رسیدیم! چه سنگین بودی! کودک، آخر تو کیستی؟

و کودک گفت:

- من آن روزم که اکنون سر بر می‌آورد" (رولان، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص ۳۳۳).

عبارت: "روزی که سر بر می‌آورد" بر رستاخیز ژان کریستف تاکید می‌ورزد. چنانچه نویسنده در پایان رمان، در وداع با ژان کریستف، در خطاب به خواننده می‌نویسد: "مردان امروز، جوانان، اکنون نوبت شماست! از پیکرهای ما پله‌ای برای خود بسازید و پیش بروید... زندگی یک سلسله مرگ‌ها و رستاخیزهاست. بمیریم کریستف، تا از نو زاده شویم!" (همان، ص ۳۳۴). همچون سن کریستف، قهرمان رولان نیز با موفقیت از آب عبور کرده و به حد اعلای انسانیت رسیده و به درجه قدسی نائل گشته است. در حقیقت نویسنده برای تاکید بر این گذار بین سرگذشت قهرمان خود و کریستف غول پیکر تلفیق ایجاد کرده است. رولان از ژان کریستف قهرمانی پیامبر گونه خلق کرده است؛ چرا که

مرگ ژان کریستف، که در واقع از نو زنده شدن اوست، رستاخیز مسیح را یادآور می‌شود (amilton, Yeoland, ۲۰۰۱, p. ۸۰).

نتیجه‌گیری

رومن رولان اصطلاح "رمان رودواره‌ای" را برای ژان کریستف برگزید و در این رمان نه تنها از تصویر "رود" مکرر استفاده کرد، بلکه از آن چندین معنای استعاری نیز برداشت کرد. او معتقد بود زندگی انسان همچون رود نه آغاز مشخصی دارد و نه پایان می‌پذیرد. همچون رود که از مکانی نامشخص سرچشمه می‌گیرد و در نهایت به اقیانوس، که بیکرانه است، منتهی می‌شود، زندگی انسان نیز مبدا نامعلومی دارد و پس از مرگ نیز نه تنها پایان نمی‌پذیرد، بلکه انسان پس از آن حیاتی جاودانه می‌یابد. از طرفی در صحنه مرگ ژان کریستف از اسطوره سن کریستف و کهن‌الگوی "گذر از آب" نیز بهره برد. کاربرد این اسطوره و نماد برای درک بهتر مفهوم مرگ است. زیرا مرگ نیز خود نوعی گذر است، همانند گذر از رودخانه و رسیدن به دریا. از طرفی هدف رولان از نگارش رمان ژان کریستف تنها بیان واقعیت‌های اجتماعی آن زمان نبود، بلکه هدف اصلی‌اش بیان پیچیدگی‌های روح انسان و چالش‌های فکری‌اش بود. این رمان سرآغازی برای نوشتن رمان‌های بلند چون در جستجوی زمان از دست رفته به قلم مارسل پروست و دیگر آثار ادبی بلند در قرن بیستم بود. با این تفاوت که این رمان‌ها دیگر "رمان رودواره‌ای" نبودند؛ چرا که تنها از حیث ظاهری، که همان بلند بودن رمان است، به ژان کریستف شباهت داشتند و دیگر در آنها اثری از تصویر رودخانه پدیدار نبود.

کتابنامه

- الباده، میرچا. (۱۳۸۴). *جهان اسطوره‌شناسی*. جلال ستاری، مترجم. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۷۵). *مقدس و نامقدس*. نصرالله زنگویی، مترجم. تهران: سروش.
- برونل، پیر. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات فرانسه، قرن بیستم*. جلد پنجم. نسرین خطاط، مهوش قویمی، مترجمان. تهران: سمت.
- رولان، رومن. (۱۳۸۰). *ژان کریستف*. ترجمه م.ا. به آذین. جلد سوم و چهارم. تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۷۱). *سفر درونی*. ترجمه م.ا. به آذین. تهران: نیلوفر.
- مدنی، بدرالدین. (۱۳۶۳). *رومن رولان، زندگی و آثار*. تهران: شباهنگ.
- Guenon, R. (۱۹۶۲). *Symboles de la science sacrée*. Paris: Gallimard.
- Hamilton Yeoland, R. (۲۰۰۱). *Romain Rolland et l'Héroïsme: une perspective musicale*, mémoire de maîtrise, Hafez-Ergaut, A. Tasmania: L'université de Tasmania.
- Haroux, M. (۲۰۰۵). *Romain Rolland et les itinéraires de formation dans Jean Christophe, le cheminement d'une œuvre fleuve*, thèse de doctorat, Thorel Chailleteau, S., Lille : l'université de Lille^۳.
- Pierrard, P. (۱۹۷۴). *Dictionnaire des prénoms et des saints*, Paris: Librairie Larousse.
- Prince, G. (۱۹۸۴). *Guide du roman de langue française (۱۹۰۱-۱۹۵۰)*, New York: l'université Presse d'American.
- Rey, A., (۱۹۸۷). *Dictionnaire universel des noms propres, alphabétique et analogique*, Paris: Robert.
- Rolland, R. (۱۹۴۹). *Beethoven : les grandes époques créatrices*, Paris: Sablier.
- Stoilova, A. (۲۰۰۷). *Tolstoï et les « modernes », Quelques aspects choisis chez Romain Rolland, Sartre et Proust*, thèse de doctorat, Schamp, J., Suisse: l'université de Fribourg.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی